

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال یازدهم، شماره ۴۳، بهار ۱۳۹۸

صفحات: ۷۰-۴۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۱؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۱۱/۸

موانع توسعه علمی ایران در حوزه علوم انسانی با تأکید بر عنصر فرهنگ

لیلا سنگی* / محمد مهدی مجاهدی** / عبدالامیر نبوی*** / الهه حجازی****

چکیده

یکی از عوامل موثر بر رشد و توسعه هر جامعه ای تحول در ساختارهای علمی کشور و گسترش دانش به ویژه در حوزه علوم انسانی است. جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. یافتن موانع فرهنگی توسعه علوم انسانی در ایران نیازمند واکاوی دقیق ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی در کشور است. فرهنگ برساننده انسان و بستری است که در هر جامعه انسان‌ها در آن بالیده و رشد می‌کنند و بدین ترتیب انسان‌ها عموماً فرزند فرهنگی هستند که بدان متعلق اند. از این رو به علل مختلف و از جمله وجود ویژگی‌های فرهنگی مختلف، هر جامعه ای شرایط و ویژگی‌های خاص خود را دارد. اما آنچه در اینجا مهم می‌باشد این سؤال است که عوامل فرهنگی چه نقشی در توسعه نیافتگی علوم انسانی در ایران دارند؟ فرضیه عبارت است از این که: فرهنگ خودنمایی و نگاه فرودستانه به علوم انسانی از مهمترین موانع فرهنگی توسعه علوم انسانی در ایران است. برای تبیین موانع توسعه علوم انسانی، چارچوب نونهادگرایی مورد استفاده قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها

علوم انسانی؛ توسعه؛ موانع فرهنگی؛ نونهادگرایی؛ ایران.

* دانش آموخته دکتری علوم سیاسی (مسائل ایران)، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران (نویسنده مسؤول).
sangi.k86@gmail.com

** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
mm.mojahedi@srbiau.ac.ir

*** دانشیار گروه مطالعات اجتماعی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ایران.
**** دانشیار گروه روانشناسی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مقدمه

توسعه و گسترش علوم انسانی نقش راهبردی در توسعه و پیشرفت دانش و فن آوری جوامع مختلف دارد و همین نکته ضرورت جست و جو از عوامل تسهیل کننده و موانع بازدارنده رشد و بالندگی علوم انسانی را مورد تأکید قرار می دهد. در حوزه اقتصادی اگر جامعه ای دچار مشکلات ساختاری و نهادی باشد و به دلیل این مشکلات روند توسعه در آن کند و یا متوقف شده باشد، سیاست‌های جدید مالی و تزریق پول و سرمایه برای افزایش تولید و ایجاد اشتغال و نیز بازگرداندن روند توسعه تا حدودی می‌تواند تأثیرگذار باشد اما چاره نهایی نخواهد بود و این امکان وجود دارد که بدون تغییرات ساختاری و نهادی حتی وضعیت بدتر شود. مظاهر توسعه از قبیل راه، جاده، سد، اتومبیل، تلفن همراه، اینترنت و ... می‌تواند وارداتی بوده، از طریق فروش مواد خام طبیعی (خام فروشی) محقق گردد. اما وجه نهادی و انسانی توسعه از قبیل نهادها، سازمان‌ها، قوانین، رویه‌ها، روابط و ... وارداتی نبوده و نتیجه تحول تدریجی در اندیشه‌ها، افکار، باورها، اعتقادات، ساختارها و نهادهاست. توسعه پایدار که توانایی ایجاد احساس رضایتمندی عمومی، افزایش امید و بهبود زندگی را دارد، تنها در صورتی امکان تحقق دارد که این وجه از توسعه در جوامع ایجاد گردد، یعنی افکار، اندیشه‌ها و باورهای افراد جامعه توسعه یابند. بنابراین در صورت فقدان یا نقصان شرط کافی توسعه یعنی وجه نهادی و هویتی آن، فرایند توسعه مختل خواهد گردید و دیگر سیاست‌های دولت تأثیری در بهبود وضعیت جامعه نخواهد داشت (رنانی، ۱۳۹۱: ۲۲).

جمهوری اسلامی ایران برای قرار گرفتن در مسیر بهبود شرایط اجتماعی و اقتصادی خود، نیازمند فراهم نمودن زمینه‌های رشد و توسعه همه جانبه است و یکی از مهمترین عوامل تأثیرگذار بر رشد و توسعه ایران، تحول در ساختارهای علمی کشور و گسترش دانش به ویژه در حوزه علوم انسانی است. علوم انسانی به عنوان شاخه ای از دانش بشری همانند علوم تجربی و طبیعی ابتدا در غرب ایجاد و در همانجا نیز توسعه یافته و سپس به کشورهای دیگر جهان منتقل شده است. رشد و گسترش علوم انسانی در ایران با آهنگی کند و آهسته همراه بوده است. در ابتدای دهه هفتاد میلادی مقارن با دهه پنجاه شمسی تنها چند دانشگاه در کشور رشته‌های علوم انسانی داشتند و عموماً از نیمه دوم دهه بعد است که ما شاهد گشایش گروه‌ها و یا دانشکده‌های مختلف علوم انسانی در دانشگاه‌های موجود و تازه تأسیس کشور هستیم. چگونگی تشکیل و نحوه رشد علوم انسانی در ایران به صورت بارزی تحت تأثیر ادغام افراطی آن

با علوم انسانی غربی، به خصوص آمریکایی و نسبت آن با سیستم‌های اقتصادی و فرهنگی غربی بوده است. این درهم تنیدگی گسترده با یک سنت فکری ویژه، علوم انسانی ایران را به سوی پذیرش بی قید و شرط پارادیم‌ها، نظریه‌ها، چارچوب‌های مفهومی و تعریف مسائل و معضلات خاص تدوین شده در علوم انسانی غرب سوق داده است. این وابستگی شدید بدون تردید سبب نازایی فکری می‌شود.

فرهنگ برساننده انسان و بستری است که در هر جامعه انسان‌ها در آن بالیده و رشد می‌کنند و بدین ترتیب انسان‌ها عموماً فرزند فرهنگی هستند که بدان متعلق‌اند. از این رو به علل مختلف و از جمله وجود ویژگی‌های فرهنگی مختلف، هر جامعه‌ای شرایط و ویژگی‌های خاص خود را دارد. یافتن موانع فرهنگی توسعه علوم انسانی در ایران نیازمند واکاوی دقیق ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی در کشور است. اما آنچه در اینجا مهم می‌باشد این سؤال است که عوامل فرهنگی چه نقشی در توسعه نیافتگی علوم انسانی در ایران دارند؟ یکی از فرضیه‌هایی که در این رابطه می‌توان مطرح نمود این است که: فرهنگ خودنمایی، نگاه فرودستانه به علوم انسانی و عدم تبیین نقش و جایگاه علوم انسانی در توسعه کشور از مهمترین موانع فرهنگی توسعه علوم انسانی در ایران است.

۱. چارچوب نظری

مدل مفهومی برای ورود به بحث نیازمند ارائه یک چارچوب جهت تحلیل می‌باشیم از این رو قالبی که برای تحلیل موانع توسعه علمی انتخاب گردیده است نهادگرایی و به ویژه نهادگرایی تاریخی می‌باشد. رهیافت نهادگرایی بر این اعتقاد است که مطالعه و بررسی نهادهای سیاسی نقش اساسی در هویت بخشیدن به رشته علوم سیاسی دارد. از این رو نهادگرایی هم به‌عنوان یک نظریه و هم به‌عنوان یک روش مطالعاتی خود را مطرح می‌نماید. نهادگرایی به‌عنوان یک نظریه به ارائه گزاره‌هایی در مورد پیدایش نهادهای سیاسی و عملکرد آن‌ها می‌پردازد. طرفداران این رهیافت، قواعد و رویه‌های قانونی را به‌عنوان متغیر اصلی و مستقل و کارکرد و ماهیت دموکراسی را به‌عنوان متغیر وابسته در نظر می‌گیرند و معتقدند که این قواعد و رویه‌ها هستند که رفتارها را پدید می‌آورند (حقیقت، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

علی‌رغم تنوع شدید درونی، نقطه تمرکز و تأکید اصلی رویکرد نهادگرایی بر این نکته است که نهادها در شکل‌های متنوع آن، هم بر روندها و هم بر نتایج امور سیاسی تأثیر می‌گذارند و

بدون در نظر گرفتن نقش موثر این متغیرها در حیات اجتماعی، تبیین‌های ما از پدیده‌ها، تبیین‌های یک سویه و ناقص خواهد بود. نهادگرایان بر این نکته تأکید دارند که نهادها از دو خصلت محدودکنندگی و امکان سازی برخوردارند. از یک سو با ساز و کارهای پیچیده، محدودیت‌هایی بر کنش گران عرصه اجتماعی و سیاسی وارد می کنند و در کنار این محدودیت‌ها، از خصلت امکان سازی نیز برخوردارند (کاظمی، ۱۳۹۲: ۲).

جهت نگارش این مقاله، از مجموعه ای از روش‌های تحقیق کیفی (تفسیری، تحلیلی، تاریخی) و مقایسه ای استفاده شده است. یافته‌ها به دو صورت داده‌های کتابخانه‌ای و داده‌های حاصل از مصاحبه کیفی با اساتید می باشد که مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

۲. علل ضعف علوم انسانی در ایران

علل و عوامل ضعف علوم انسانی در ایران از یکسو دربرگیرنده تمامی علل ضعف و کم مایگی مشترک در میان تمامی رشته‌ها و شاخه‌های علمی در ایران می‌شود و از طرف دیگر دارای علل ضعف اختصاصی و ویژه خود نیز می باشد که از این بین می‌توان به نکات زیر اشاره نمود:

۲-۱. جوان و نو بودن رشته علوم انسانی در کشور

بسیاری از مباحث و نظریه‌هایی که در دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی تحت عنوان علوم انسانی تدریس می شوند به سبب جوان و غیر بومی بودن علوم انسانی در ایران، انتزاعی و غیر کاربردی بوده و صرفاً ترجمه، تقلید و اقتباسی سلیقه ای از تئوری‌ها و نظریه‌های ارائه شده توسط اندیشمندان و نویسندگان غربی است آن هم عموماً ترجمه و تقلید مطالب و نظریه‌های کهنه و متعلق به دهه‌های پیشین. این ویژگی را می‌توان در رشته‌هایی چون علوم سیاسی، علوم تربیتی و روانشناسی، فلسفه و اقتصاد به وضوح مشاهده نمود.

۲-۲. عدم احساس نیاز واقعی به پژوهش و تحقیق در حوزه علوم انسانی

مسائل، معضلات و چالش‌های اساسی و فراوانی به صورت بالقوه و یا بالفعل در سطح جامعه و در ارتباط با مسائل اجتماعی و منافع ملی در کشور وجود دارد که نه تنها تصمیم گیران و مدیران اجرایی از آن‌ها اطلاع دقیقی ندارند بلکه اصولاً کمبود و یا نبود راه حل‌ها را در آن حوزه درک نمی کنند. به همین خاطر اصل مسائل نادیده گرفته می شوند. در حالیکه بسیاری از مسائل و معضلات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور را می‌توان با پژوهش‌های دقیق شناسایی و برای حل آن‌ها راهکارهای متناسب با شرایط فرهنگی و اجتماعی کشور ارائه داد.

۲-۳. عدم اعتقاد قلبی برنامه ریزان و مدیران به لزوم و اهمیت علوم انسانی در برنامه ریزی به منظور غلبه بر عقب ماندگی و تسریع در توسعه همه جانبه کشور

این طرز تفکر و باور ذهنی از علوم انسانی نه تنها در بین اکثریت مردم رسوخ نیافته بلکه صاحبان قدرت، سیاستمداران و تصمیم گیران کشور نیز در ذهن خودشان به این مسأله باور ندارند که اصل و بنیاد در هر جامعه ای علوم انسانی است و این علوم از اهمیت حیات و ویژه برخوردارند. ریل گذاری و تدوین چارچوب‌های لازم به منظور پیشرفت‌های علمی و سخت افزاری در هر جامعه توسعه یافته ای به وسیله علوم انسانی صورت پذیرفته است. بدین ترتیب بدون وجود تقاضا و حمایت مادی و معنوی کامل نمی توان انتظار رشد علوم انسانی را داشت. واقعیت امر این است که علوم انسانی عملاً از جایگاه شایسته خود در جامعه ایرانی برخوردار نبوده و تاکنون نتوانسته است لزوم حمایت از خود را توجیه نماید.

۲-۴. کاربردی نبودن علوم انسانی در ایران

کاربردی نبودن برخی از رشته‌های علوم انسانی، عدم مطابقت تحقیقات و پژوهش‌های این رشته‌ها با نیازهای واقعی جامعه و عدم امکان دستیابی به شغل و درآمد مناسب برای فارغ التحصیلان برخی رشته‌های علوم انسانی، از مهمترین نقاط ضعفی است که بایستی برای کاهش و ترمیم اثرات سوء آن طراحی و برنامه ریزی ویژه ای صورت گیرد، تا زمینه ایجاد انگیزه لازم را در بین دانشجویان و اساتید این رشته‌ها فراهم نماید.

با وجود اهمیت و تأثیر گسترده و غیر قابل انکار علوم انسانی بر بخش‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی، وضعیت این علوم در ایران مناسب نیست. از آنجائی که این علوم از طریق ترجمه متون غربی و به صورت کاملاً وارداتی، وارد حوزه علمی کشور شده است و از سوی دیگر به این دلیل که واردکنندگان و یا مترجمان این متون غالباً از علوم و اندیشه‌های اسلامی و نیز فرهنگ و سنت ایرانی بی اطلاع یا کم اطلاع بوده اند آنچه را که در متون غربی ارائه شده بی کم و کاست و بدون هیچ انتقادی پذیرفته و به شکل‌های گوناگون وارد کشور کرده اند. روشن است که نتیجه این علوم وارداتی، بی اعتقادی یا سستی در باورهای دینی می باشد چون عموماً بر مبانی مادی گرایی و تجربه گرایی پوزیتیویستی استوار می باشند.

اغلب اندیشمندان مطرح در حوزه ریشه یابی موانع رشد علمی ایران در حوزه علوم انسانی بر این باورند که مهمترین مشکل و مانع اصلی پیشرفت علمی ایران در باورهای فرهنگی این کشور ریشه دارد (معین، ۱۳۸۰؛ داوری، ۱۳۷۷؛ ثبوتی، ۱۳۸۰؛ مضطرزاده، ۱۳۷۹). مسأله

اصلی عقب ماندگی علوم انسانی در ایران کمبود بودجه تحقیقاتی، تعداد اساتید، منابع و رفرنس‌ها و مواردی از این دست نیست زیرا این موارد صرفاً اشاره به مباحث کمی می‌نماید اما بررسی و جستجوی علل توسعه نیافتگی علوم انسانی، صرفاً در عوامل کمی خطایی بزرگ است و پژوهشگر را کاملاً به بیراهه می‌کشاند. همچنانکه توجه به این پارامترها و تأکید برگسترش کمی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی و جذب حداکثری دانشجویان نه تنها سبب بهبود وضعیت علوم انسانی در ایران نشده بلکه نسبت به پیش از انقلاب اسلامی نیز در حوزه علوم انسانی با توجه به میزان تولیدات علمی در عرصه جهانی، عقب گرد داشته ایم. عوامل کمی تا زمانی می‌توانند به صورت نسبی بر توسعه و پیشرفت علمی تأثیر گذارند که همه زمینه‌ها و عوامل کیفی چون فرهنگ، سیاست، اجتماع، اقتصاد و ... به طور کامل مورد توجه قرار گرفته باشند. در ساختار فرهنگی ایران چندین عنصر اساسی و مهم وجود دارد که بر روی سایر بخش‌ها و ساختارهای جامعه همچون علم، تأثیر قوی و درازمدت، اما معمولاً نامحسوس می‌گذارد. به این دلیل به این تأثیرات نامحسوس می‌گوییم که ما در این نظام فرهنگی به دنیا می‌آئیم، رشد می‌کنیم و با آن زندگی می‌کنیم و چون به این عناصر فرهنگی عادت می‌کنیم عموماً به آن‌ها وقوف و آگاهی نداریم. در حالیکه مهمترین عوامل و دلایل عدم رشد و توسعه علوم انسانی در همین بخش‌ها و حوزه‌ها نهفته می‌باشد. در اینجا لازم است اشاره مختصری به مفهوم فرهنگ نماییم.

۳. فرهنگ

فرهنگ برساننده انسان و بستری است که در هر جامعه انسان‌ها در آن بالیده شده و رشد می‌یابند و بدین سان انسان‌ها عموماً فرزند فرهنگی هستند که بدان متعلق اند. البته این تعلق در دوره‌های پیشین وجهی انتسابی داشت و امروزه هم انتسابی است و هم اکتسابی. از این رو به علل مختلف و از جمله دسترسی به جریان‌های فرهنگی مختلف، یک جامعه درگیر جریان‌های فرهنگی مختلفی می‌گردد که بعضاً نسبت‌های متباینی با سنت فرهنگی آن جامعه می‌یابند. این معضلات بیش از هر گروه سنی دیگر در میان جوانان اتفاق می‌افتد. بدین سان شناخت گرایش‌های فرهنگی جوانان یک جامعه می‌تواند میزان موفقیت در تداوم فرهنگی یک جامعه و یا مخاطراتی که آن جامعه به لحاظ باز تولید فرهنگی دقیق تر و معطوف به مسأله یاری رساند(شالچی، ۱۳۹۱: ۱۳).

فرهنگ اشاره به آن دسته از جنبه‌های جوامع بشری دارد که آموخته می‌شوند نه آن‌هایی که به صورت ژنتیکی به ارث می‌رسند. اعضای جامعه همه در این عناصر فرهنگ سهیم هستند و به همین دلیل امکان همکاری و ارتباط متقابل به وجود می‌آید. این عناصر فرهنگی متن و زمینه‌هایی همگانی و مشترکی تشکیل می‌دهند که افراد جامعه زندگی خود را در آن می‌گذرانند. فرهنگ یک جامعه هم شامل جنبه‌های نامحسوس - عقاید، اندیشه‌ها و ارزش‌هایی که محتوای فرهنگ را می‌سازند - و هم جنبه‌های ملموس و محسوس است همچون اشیاء، نمادها یا فناوری که باز نمود محتوای یاد شده است (گیدنز، ۱۳۸۶: ۳۵).

به تعریفی دیگر، فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای خاص هر جامعه است که حفظ و باور عمیق نسبت به آن نقش حیاتی و تعیین‌کننده در رشد و بالندگی و ثبات آن جامعه ایفا می‌کند به گونه‌ای که امام خمینی (ره) در صفحه ۴۱ وصیت نامه الهی - سیاسی خود عنوان می‌نماید: «فرهنگ مبدأ خوشبختی‌ها و بدبختی‌های ملت است... آن چیزی که ملت‌ها را می‌سازد فرهنگ صحیح است... اگر فرهنگ درست بشود، یک ملت اصلاح می‌شود» (امام خمینی، ۱۳۶۸: ۴۱).

زندگی بشر امروزی، بیش از هر زمان دیگر با پدیده فرهنگ نسبت دارد و حرکت در مسیر تحقق دانشگاه تمدن ساز، تربیت دانشجویان توانمند و تقویت کارکردهای دوگانه تولید علم و فرهنگ، نیازمند طراحی آگاهانه و اجرای برنامه‌های فرهنگی متنوع و تأثیرگذار است. اما در ایران در جامعه و نظامی که داعیه‌های فرهنگی پسا ملی و حتی جهانی دارد و انقلابی است که همواره فردا نه تنها مدنظر بوده بلکه بخشی از مشروعیت امروز حرکت ماست فرهنگ جوانان دقیقاً در قلب این امید و البته نگرانی و دلواپسی قرار دارد (شالچی، ۱۳۹۱: ۱۱۲).

تردیدی نیست که تصمیم‌ها، رفتارها، عکس‌العمل‌ها و کنش‌های انسان‌ها، ریشه در نگرش‌ها، تفکرات، خاستگاه فکری، باورها، اعتقادات و حتی اوضاع و احوال آن‌ها دارد. نوع تصمیم‌گیری و عملکرد فردی که به آینده خود خوشبین است یا به کشور و حکومت مستقر در کشور خود علاقمند است با فردی ناامید و بی‌علاقه به کشور خود کاملاً تفاوت دارد. اگر فرهنگ را مجموعه‌ای از باورها، نگرش‌ها و اعتقادات دیرپا و نهادینه شده بدانیم (بیتس و فرد، ۱۳۷۵: ۴۴). فرهنگ مهمترین نقش را در عملکرد و تعیین نوع رفتار افراد بر عهده دارد (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۲۴-۱۲۳). آنچه که مهم به نظر می‌رسد این مسأله می‌باشد که برای تحول و ارتقای دانش و پژوهش در جامعه ایرانی، بایستی در جهت تغییر نگرش‌های فرهنگی چه در

سطح کلان و چه در سطح جامعه علمی و دانشگاهی اقدامات سریع و عاجلی صورت پذیرد. برخی از این اقدامات از این قرار می باشد:

۳-۱. سیاست گذاری و برنامه ریزی در جهت پاسداشت منزلت علم و عالم در سطح جامعه

بی توجهی به علم و دانش و به تبع آن بی توجهی به افراد عالم و دانشمند و بی اعتنایی به تخصص و نظرات کارشناسی و احیاناً رفتار نامناسب با اساتید دانشگاه و پژوهشگران عرصه علم و علاوه بر آن مورد بی مهری و بی توجهی قرار دادن قشر فرهیخته و دانشگاهی، نه تنها به سود هیچ جریان و فردی نیست بلکه به حوزه علم و دانش و توسعه علمی کشور و در نتیجه آن به کل ساختار کشور به شدت لطمه می زند و توسعه همه جانبه کشور را به تعویق می اندازد.

۳-۲. سیاست گذاری و برنامه ریزی برای ترویج و تحکیم اخلاق حرفه ای در میان دانشگاهیان

امروزه با پیچیده شدن زندگی اجتماعی و به تبع آن سازمان ها و تخصصی شدن حوزه های مختلف، اخلاق نیز تخصصی شده و تحت عنوان اخلاق حرفه ای، متناسب با نوع کارویژه و وظایف هر سازمان و بخش به آن راه یافته است. تدوین اخلاق حرفه ای برای هر سازمان و بخش و تعریف و ترویج مسؤولیت های اخلاقی کنش گران آن حوزه، نقش بسزایی در ارتقای کمی و کیفی فعالیت های آن سازمان خواهد داشت (قراملکی، ۱۳۸۸: ۲۹-۲۴). ضمن اینکه افراد و سازمان ها را به اهداف اخلاق محور و سعادت جوی اسلام نزدیک تر می سازد. هم اکنون جامعه علمی ایران اعم از حوزه پژوهش و آموزش، فاقد چشم اندازهای اخلاق حرفه ای تحقیق و تعریف شده و به تبع آن فاقد یک منشور اخلاقی مدون است، در حالی که دانستن آن ضرورتی اجتناب ناپذیر است (زاهدی اصل، در: لطیف، ۱۳۸۸: ۱۰۲-۸۴).

۳-۳. ترسیم آینده علمی ایران به عنوان هدف ملی دانشگاهیان

هر کشوری در سطح کلان دارای اهداف منسجم، روشن، قابل دستیابی و مورد توافق و اجماع است که به آن منافع ملی گفته می شود. به همین نسبت، بخش های کلان هر کشور از جمله حوزه جامعه علمی و آموزش عالی کشور نیز باید در راستای منافع ملی و البته در سطح خردتر، اهداف کلان و ملی برای خود داشته باشند که مورد اجماع نسبی دانشگاهیان و جامعه علمی باشد و همگان دارای اشتیاق، انگیزه و نشاط لازم برای دستیابی به آن هدف باشند. البته

تعریف هدف ملی برای جامعه علمی و دانشگاهی کشور، ضرورت های خاص خود را دارد. ولی هر چه باشد، باید آن را پذیرفت و به سمت آن حرکت نمود. داشتن هدف کلان و ملی برای دانشگاهیان که منافع صنفی و حیثیت علمی آنان نیز با آن گره خورده باشد، لازمه تحول و پیشرفت عمیق و نظام مند علمی است. ترسیم هدف کلان و ملی برای دانشمندان و استادان حوزه علوم انسانی و اجتماعی از اهمیت بیشتری برخوردار است و تأثیرات عینی تری بر جای می گذارد چون علوم انسانی، جوامع و تمدن های بشری را می سازد و نهادهای اجتماعی را بنیان می نهد (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۸: ۹۳).

۳-۴. دور کردن جامعه علمی از سیاست زدگی

شاید هیچ عاملی مخرب تر و ویرانگرتر از مسائل سیاسی و خطی برای حوزه دانش و دانشمندان نباشد. کارویژه، رسالت و وظیفه جامعه علمی و دانشگاهی و دانشمندان و استادان کشور این است که بایستی به تمام کشور بیاندهند نه به بخشی از آن و باید برای سال های دور برنامه ریزی کنند نه برای چهار سال یا هشت سال. این ها باید عملکرد افراد، احزاب، گروه ها و مردم را در قالب های علمی برای آینده نظریه پردازی کنند نه اینکه خود جزء آن بازیگران باشند (علیخانی، ۱۳۸۹: ۵).

در جوامع و کشورهای پیشرفته، علوم انسانی کاملاً در مسیر و جهت خدمت به امر توسعه می باشد اما متأسفانه در ایران این نیاز و تحول اساسی هنوز شکل نگرفته است. در ایران از عوامل و موارد متعددی به عنوان موانع رشد و توسعه علوم انسانی یاد می شود که اجازه نمی دهند علوم انسانی در خدمت اهداف توسعه ای قرار بگیرد. یکی از این موانع پیش رو، پیشینه تاریخی ما ایرانیان است. ما ایرانیان به دلیل فراز و نشیب های متعدد تاریخی، کمتر فرصت پرداختن به علوم انسانی به عنوان موتور محرکه توسعه داشته ایم. از دیگر عوامل فرهنگی که نتوانسته ایم زمینه های رشد و توسعه علوم انسانی را فراهم نمائیم عدم ارتباط بین علوم انسانی و علوم طبیعی است زیرا نگاه ما به علوم انسانی به عنوان یک مقوله کاملاً ذهنی و حفظی می باشد و به همین دلیل بخشی از جامعه علاقه به برقراری ارتباط با این حوزه از دانش ندارد.

انسان والاترین موجود در عالم مخلوقات است، از این رو شناخت و علم درباره او نیز عالی ترین و ضروری ترین دانش و معرفت می باشد. ولی در جهان امروز و به ویژه در جامعه ایران، علوم انسانی از لحاظ نظری و عملی با چنین شأن ذاتی فاصله دارد. متأسفانه در جامعه ما علوم

انسانی رشد بایسته و درخور شأن خود را نداشته و در خدمت توسعه کشور نبوده است. در این رابطه علی پایا، ضمن تمرکز بر عرصه فرهنگ، عواملی همچون نبود ارتباط بین علوم انسانی و علوم طبیعی، عدم آشنایی با معرفت‌های مرتبه دوم و بالاتر، مشکل ترجمه و مشکل مدهای فکری را به عنوان موانع رشد علوم انسانی در ایران بر می‌شمارد و بر این اعتقاد است که در ایران اصولاً باور و اعتقادی راسخ به علمی و کاربردی بودن و جاذبیت و نافعیت علوم انسانی وجود ندارد. فاصله زیادی بین بودجه‌های تخصیص یافته به پژوهش و آموزش در حوزه علوم انسانی در مقایسه با سایر حوزه‌های علمی وجود دارد. هرگز بودجه و دغدغه‌ای که برای آموزش و تربیت یک مهندس صرف می‌شود برای یک لیسانسیه روان‌شناسی، علوم سیاسی و در مجموع علوم انسانی صرف نمی‌گردد. در حالی که وظیفه و خدمت آن مهندس ممکن است فقط نظارت بر خط تولید تلویزیون باشد که مبادا یک تلویزیون معیوب تولید شود در حالی که فارغ‌التحصیل علوم انسانی فردی است که در فردای جامعه ناظر بر خط تولید انسان‌های طراز عالی است (پایا، ۱۳۹۵: ۹۴).

از دیدگاه علی پایا یکی از مشکلات حوزه فرهنگی در رابطه با علوم انسانی این است که ما با معرفت‌های مرتبه دوم آشنایی نداریم. «معرفت‌های مرتبه دوم، معرفت نسبت به معرفت هستند. یک معرفت مرتبه اول داریم مانند فیزیک، شیمی یا حقوق. موضوعات مرتبه اول از سنخ معرفت نیستند بلکه از سنخ امور غیر معرفتی هستند. موضوع فیزیک ماده است و موضوع حقوق همان دعوای اجتماعی است. اما معرفت‌های مرتبه دوم، معرفت نسبت به معرفت هستند نه نسبت به موضوع خارجی. پس فلسفه حقوق معرفت است نه رویه‌های حقوقی نسبت به دعوای بیرونی. در کشور ما آشنایی با این معرفت‌های مرتبه بالا قوی نیست و ما فلسفه‌های معرفتی مرتبه دوم نداریم. فلسفه دین، فلسفه هنر، فلسفه علم و فلسفه ذهن در مملکت ما مورد توجه نیست» (پایا، ۱۳۹۵: ۹۶).

مدهای فکری یکی دیگر از معضلات حوزه فرهنگی در امر رشد و توسعه علوم انسانی در کشور ما می‌باشد. متأسفانه ما در حوزه علوم انسانی با کسانی رو به رو می‌شویم که مطالبی را مطرح می‌کنند صرفاً به این دلیل که فضل فروشی نمایند و به دیگران نشان دهند که آن‌ها نیز در جریان جدیدترین متد فکری در حوزه علوم انسانی می‌باشند یا جریان‌های جدید فکری را بیان می‌نمایند بدون آنکه به این مسأله توجه نمایند که این جریان‌های فکری جدید در چه بستر و خاستگاهی ایجاد شده‌اند و آیا این اندیشه‌های جدید با جامعه ایرانی سنخیت و

همراهی دارد یا نه؟ یک نمونه از این مباحث مربوط به اندیشه پست مدرنیسم می‌شود که خود این اندیشه هنوز به صورت کامل فهم نشده، در جامعه ایرانی ناگهان با سیل عظیمی از ترجمه‌ها و اظهارنظرهای متکی بر ترجمه مواجه شدیم که کاملاً مغشوش و گیج کننده هستند و با این وضعیت، دنبال انطباق دادن جامعه ایرانی با این اندیشه هستیم در حالیکه این سؤال ممکن است به ذهن هر پرسشگری خطور نماید که آیا جامعه ایرانی مدرنیسم و اصول آن را به درستی و کامل هضم نموده است که وارد دوران پست مدرن گردد؟ مدهای فکری یا موج‌های روشنفکری جزو معضلات اصلی فرهنگی جامعه ایرانی است که یکی از موانع رشد و توسعه اصیل، بومی و درون زای علوم انسانی می باشد.

کم اعتنایی و حتی بی توجهی به اهمیت نظری و عملی علوم انسانی، از مهمترین دلایل ضعیف ماندن این حوزه بسیار مهم معرفتی در ایران است. یقیناً آن میزان که برای بهبود کیفیت تولیدات مادی انسان، دغدغه به خرج داده می‌شود برای آموزش، تربیت و بهبود عملکرد خودش هزینه نمی‌شود (کوزه گر از کوزه شکسته آب می نوشد). در جامعه ما به عنوان نمونه آنقدر که برای پزشکی وقت و بودجه تخصیص داده می‌شود تا فارغ التحصیلانش جسم فانی بشر را مورد تشخیص و درمان قرار داده و برای حفظ سلامتی وی نسخه تجویز کنند، برای متخصصان روح و روان و اخلاق و انسانیت انسان، اهمیت قائل نمی‌شود و همه این‌ها ریشه در طرز تفکر و فرهنگ این جامعه دارد.

می‌توان گفت که یکی از خطرهای بزرگ که از ۲۰۰ سال اخیر توسط استعمار ایجاد شده، استفاده نقاد از رشته علوم انسانی در جوامع جهان سوم است. به عبارتی آنقدر ارزش علوم انسانی را در نزد افکار عمومی جوامع در حال توسعه تنزل داده اند که این توهم و تصور در میان سطوح مختلف اجتماعی این جوامع ایجاد شده که صرفاً افراد باهوش و با استعداد به سمت رشته‌های فنی و تجربی قدم بر می دارند و افراد، با هوش و توانمندی‌های کمتر به علوم انسانی و صرفاً برای گذراندن وقت و یا در نهایت استفاده شخصی از آن، گرایش پیدا می‌کنند و البته همان افرادی که در جوامع توسعه نیافته که به علوم تجربی تمایل نشان می‌دهند با بهانه تحصیل از کشورشان مهاجرت کرده و آن علوم و فنونی را هم که با هزینه کشور خود کسب می‌کنند در خدمت کشور دیگری که غالباً جزء کشورهای توسعه یافته محسوب می‌شوند قرار می‌دهند. اما با کمی دقت و کنکاش در تاریخ کشور می‌توان دریافت که اولاً بیشتر نوابغ در علوم ریاضی، تجربی و نجوم در ابتدا به اصول علوم انسانی پرداخته اند و در ثانی علوم

انسانی زیربنای تمامی علوم تجربی و فنی است زیرا پرداختن به امور فنی و تجربی نیازمند شناخت انسان و در نهایت فهم درست نیازهای بشری است که کشورهای غربی با تحقیر ساختگی علوم انسانی خواهان عقب ماندن کشورهای توسعه نیافته از پیشرفت و توسعه در همه عرصه‌های زندگی دنیوی و اخروی برای وابستگی هر چه بیشتر این کشورها به آن‌ها هستند. دانش آموزان نوعاً نه به لحاظ علاقه بلکه به رغم خود برای فرار از دروس مشکل ریاضی، فیزیک و زیست شناسی به علوم انسانی روی می‌آورند چون آن را مشتی الفاظ حفظ کردنی می‌دانند. این دانش آموخته زمانی که وارد علوم انسانی دانشگاه می‌شود برای تجزیه و تحلیل دانش پیچیده و شگرف علوم انسانی آمادگی لازم را ندارد. البته نوع برنامه و متون آموزشی دانشگاه نیز طوری نیست که بتواند کمبودهای وضعیت موجود دبیرستان‌ها را جبران کند. معمولاً بخش قابل توجهی از متون و دروس عبارت است از مقادیری جملات و محفوظات خشک، کلی و تاریخی که امکان آزمون آن‌ها در آزمایشگاه‌های شبیه سازی یا در متن و بطن آزمایشگاه واقعی جامعه فراهم نیست و دانشجو بدون تجهیز شدن به معلومات وسیع و عمیق در عرصه الهیات، ریاضیات و طبیعیات ... مستقیماً وارد دروس و موضوعات انسانی می‌شود و اگر تا دکتری هم پیش برود معمولاً احساس خلاء و گنگی می‌کند (تقی زاده، ۱۳۸۶: ۴۳).

در سیستم آموزشی ما دانشجویان قبل از آنکه وارد دانشگاه و سیستم آموزش عالی شوند در نظام آموزش و پرورش ساخته و پرورش می‌یابند که این سیستم آموزش و پرورش در یک بستر ارزشی خاص قرار دارد. در نظام فرهنگی و ارزشی جامعه ما، تحصیلات در مقایسه با کشورهای دیگر بیش از حد معمول با ارزش تلقی می‌گردد. در اکثر نظرسنجی‌ها، تحقیقات و پیمایش‌های اجتماعی وقتی از پاسخگویان در حوزه‌های مختلف شهری، روستایی، کارگری، اداری و ... درباره شغل ایده آل فرزندان سؤال می‌شود اکثر پاسخها معطوف به یک شغل یا حرفه خاص نیست بلکه اکثراً به این امر اشاره می‌شود که «تا آنجا که می‌تواند درس بخواند»، «به دانشگاه برود»، «دکتر شود»، «مهندس شود» و ... به بیان دیگر با اینکه سؤال به شغل اشاره می‌نماید اما پاسخها معطوف به تحصیلات و مدرک تحصیلی می‌باشد و کمتر اتفاق می‌افتد که به این امر اشاره نمایند که هر چه خودش بخواهد. این مقدار ارزش بیش از حد تحصیلات دانشگاهی پیامدهای نامطلوبی برای جامعه دارد.

در جامعه ایران به دلایل مختلفی در مقایسه با دیگر جوامع، تحصیلات، آن هم تحصیلات نظری از ارزش بسیار بالاتری برخوردار است. با در نظر گرفتن این نظام ارزشی که در آن:

۱. کار عملی ارزش منفی دارد و به دنبال آن؛
۲. تولید و کارهای تولیدی عملی ارزش بالائی ندارند؛
۳. مشاغل دولتی با ارزش می شوند؛
۴. جامعه یک جامعه مصرفی است و در آن عیاشی و ژست و ادا و مصرف با ارزش است و از طرف دیگر؛
۵. جمعیت آن به سرعت رو به افزایش است و درصد زیادی از آن را بچه ها و جوانانی تشکیل می دهند که انگیزه اصلی اولیاء و خود آن ها رفتن به مدرسه و بالاخص رفتن به دانشگاه است، آن هم نه برای یادگیری یک حرفه بلکه در درجه اول برای کسب منزلت بالای اجتماعی. در نتیجه یک فشار هنجاری ارزشی وسیع درونی بر روی افراد برای ورود به دانشگاه وجود دارد. در این نظام ارزشی کاذب که روز به روز با سیاست توسعه تقویت می شود، مردم از روستاها به سوی شهرها و از مشاغل عملی به کارهای اداری روی می آورند و مهم ترین محل اشتغال، «با ارزش غالب» دولت است و این یکی از دلایل انبساط دولت در ایران است (رفیع پور، ۱۳۷۸: ۲۲۳).

۴. عناصر فرهنگی تأثیرگذار بر اندیشه و تفکر افراد در جامعه ایرانی

به این دلایل در جامعه ایرانی، مهم ترین عناصر فرهنگی که در اندیشه و تفکر افراد تأثیرگذار می باشند عبارتند از: رفتار استبدادی، رفتار هنجاری، رفتار احساسی، تضادجویی، خودنمایی و فردگرایی. دو عنصر خودنمایی و فردگرایی در دوران معاصر به ویژه از زمان روی آوردن به سیاست توسعه در زمان پهلوی دوم و نیز در دوره بعد از جنگ در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی که به دوران سازندگی معروف گردید در فرهنگ ملی ما ایرانیان به وجود آمده و با گذشت زمان دامنه آن وسیع تر گردیده است. این فرهنگ از مطرح کردن خود در گفتار، نوع لباس، موقعیت جغرافیایی منزل، شغل و مدرک تحصیلی شروع شده و به فزون خواهی، جاه طلبی، مقام پرستی و برتری جویی می رسد. در این بخش تأثیر این عوامل و زمینه های فرهنگی بر توسعه علمی به ویژه در حوزه علوم انسانی در ایران مورد بررسی قرار می گیرد.

۴-۱. استبداد

یکی از مهم ترین عناصر و عوامل فرهنگی که باعث ایجاد موانع گوناگون در مسیر توسعه علوم انسانی در ایران گردیده است استبداد می باشد که از چندین بعد تأثیر خود را بر این عدم توسعه یافتگی نشان می دهد. بی تردید در همه نظام های اجتماعی یک سلسله مراتب از تصمیم گیری لازم می باشد. سلسله مراتب به این معنی است که در یک گروه، سازمان یا موسسه افراد با مهارت، تخصص و توانایی بیشتر به عنوان مافوق در سطوح بالاتری قرار می گیرند و از جایگاه بالادستی تصمیم گیری می کنند و افراد در سطوح میانی و پایینی این تصمیم گیری ها را پذیرفته و اجرا می نمایند. پذیرش مافوق و نظرات و دستورهای وی شروطی دارد که عبارتند از:

الف) شخص مافوق بایستی بر اساس توانایی های واقعی در حل و رفع مسائل به این جایگاه بالادستی صعود کرده باشد و مشروعیت لازم برای حضور در این جایگاه را از دیدگاه زیردستان داشته باشد.

ب) دستورات وی بایستی منطقی و منطبق با ضوابط و دستورالعمل های آن سازمان باشد نه اینکه تصمیمات به صورت غیر کارشناسانه و مبتنی بر منافع شخصی و گروهی باشد. این وضعیت را ماکس وبر «سلطه مشروع» می نامد. برای این وضعیت اصطلاح «اقتدار کارکردی» نیز به کار برده می شود و آن هنگامی است که افراد به یک مدیر توانا بر اساس عملکرد وی احترام می گذارند. وقتی شرایطی در یک جامعه، سازمان یا مجموعه ایجاد شود که افراد بدون داشتن مشروعیت کارکردی به مناصب بالا دست پیدا نمایند و بقیه گاهاً با وجود توانایی های بیشتر به افراد زیردست و دستورپذیر تبدیل شوند، در این صورت است که وضعیت استبداد به وجود می آید.

در جامعه ای که استبداد حاکم باشد افراد تصمیم گیرنده تمامی نظرات و تصمیم های خود را که همواره مورد تأیید ظاهری زیردستان است، صحیح می پندارند. به همین خاطر است که در اینجا هرم قدرت با هرم تفکر عموماً در تضاد قرار می گیرد. زیرا در ساختارها و نظام های استبدادی به ویژه اگر خصلت «ایلی» و «قبیله گرایی» و «قومیت مداری» نیز داشته باشند، افراد در هرم قدرت بر اساس ضوابط دیگری به مدارج بالاتر می رسند تا در هرم تفکر و علم. در چنین وضعیتی، افرادی که در رأس هرم قدرت قرار گرفته اند به این باور می رسند که در رأس هرم اندیشه و تفکر نیز قرار دارند و سطح اندیشه و تفکر و نوع تشخیص آنان میزان صحت و

موانع توسعه علمی ایران در حوزه علوم انسانی با تأکید بر...

سقم اندیشه و تفکر را مشخص می نماید. بر این اساس، هر چه با فکر آنان منطبق باشد درست و مورد پذیرش و هر چه متفاوت یا مغایر با آن باشد اشتباه و غلط می باشد. در چنین شرایطی افراد اندیشمند و صاحب فکر قادر نخواهند بود نظر صحیح اما خلاف نظر صاحبان قدرت را بیان نمایند و در صورت بیان نظرات، یا از سوی صاحبان قدرت و نفوذ رد خواهد شد و یا نادیده گرفته خواهد شد. توسعه و پیشرفت علمی هر کشوری رابطه مستقیم با میزان ارزش و اهمیتی که صاحبان قدرت برای علم و دانش قائل هستند، دارد. به هر میزان که این ارزش و اهمیت بیشتر باشد، علم توسعه بیشتری خواهد یافت (رفیع پور، ۱۳۸۳: ۳۰).

۲-۴. رفتار هنجاری

سؤال نکردن و سؤال نداشتن متأسفانه بخشی از فرهنگ و رفتار جامعه ایرانی شده است. پذیرش بدون چون و چرای هنجارها و بسط و گسترش هنجارهای بدون آگاهی در کشور ما زمینه ساز هنجاری شدن جامعه ایرانی در حوزه علم و پیروی از هنجارهای غربی در این عرصه گردیده است. در جامعه علمی به ویژه در حوزه علوم انسانی کمتر سئوالی مطرح می گردد که زمینه و بستر داخلی داشته باشد. اگر نگاهی واقع بینانه به پژوهش‌های حوزه علوم انسانی بیندازیم متوجه می شویم که درصد بسیار محدودی از این پژوهش‌ها به مشکلات و معضلات داخلی جامعه ایرانی پرداخته و اکثریت آنها در چارچوب نیازها و یا تشریح دیدگاه‌های اندیشمندان و مسائل غرب می باشد. رفتار هنجاری سبب می‌شود که ما در چارچوب هنجارها محدود و محصور شده و توانایی ارائه ایده‌های نو و بکر را از دست بدهیم و هر جا که بخواهیم ایده نو ارائه بدهیم با توبیخ اکثریت روبرو شویم. این دو عنصر فوق در مسیر توسعه علمی علی الخصوص در حوزه علوم انسانی ایجاد مانع می نمایند (رفیع پور، ۱۳۸۳: ۳۲).

۳-۴. تضاد

تضاد یک عنصر مهم و پایدار فرهنگی می‌باشد که از سطح کلان گرفته تا سطوح خردتر جامعه ایرانی و روابط اجتماعی را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده و روابط بین انسان‌ها را از حالت دوستی و رفاقت به دشمنی و خصومت تبدیل کرده است. در محیط‌های علمی ایران نیز تضاد و میل درونی به آن، یک عامل بسیار مخرب است که برآیند نیروها را نه فقط خنثی می‌کند بلکه به سمت و سوی منفی همچون خرد شدن اعصاب، اتلاف وقت و ... می‌کشاند. در کمتر گروه علمی دانشگاه‌ها و موسسات پژوهشی در ایران می‌توان یک روحیه صمیمیت و همکاری را مشاهده نمود. در اغلب گروه‌ها افراد و اعضای هیئت علمی بر ضد یکدیگر کار کرده

و یا پشت سر هم بدگوئی می کنند و به این ترتیب نه تنها راه‌های پیشرفت و توسعه علمی مسدود می گردد بلکه به نوعی سبب به وجود آمدن یک سیستم فاسد و گسترش «باندبازی» و «گروه بازی» می گردد که متأسفانه به علت کثرت موارد، به عنوان یک رفتار معمول تلقی می گردد (رفیع پور، ۱۳۸۳: ۳۴).

۴-۴. رفتار احساسی

رفتار احساسی در بین مردم و به ویژه فعالان عرصه علمی کشور یکی از عناصر فرهنگی است که تأثیر منفی بر رشد و توسعه علمی دارد. تأثیر منفی رفتار احساسی به ویژه زمانی که با عناصر فرهنگی دیگری چون استبداد، تضاد، خودنمائی، خودشیفتگی و ... ترکیب گردد، بیشتر می شود به ویژه زمانی که عنصر رفتار احساسی و عنصر تضاد با یکدیگر همراه شوند بسیار مخرب تر خواهند بود. «در محیط‌های علمی افراد غالباً با احساس زیاد وارد بحث‌ها می شوند، صدایشان بلند و هیجان زده می شود، از کلمات با بار ارزشی مثبت و منفی کوبنده و همچنین از تأکید و شدت (خیلی خیلی زیاد، بسیار بسیار کم، اصلاً موافق نیستم، کاملاً موافقم، عالی، مزخرف و ...) استفاده می کنند. این افراد گاهاً با عجله و بدون دلیل کافی وسط صحبت شخص مقابل می پرند، حرف او را قطع می کنند و به همان روش توصیف شده سخن می گویند و به همراه آن صورت و گوش‌هایشان سرخ می شود». این گونه رفتار احساسی زمینه ساز دوری افراد از یکدیگر و عدم تمایل و رغبت آن‌ها جهت انجام کار مشترک و در نتیجه مانع توسعه علمی می گردد (رفیع پور، ۱۳۸۶: ۴۸).

غفاری نسب عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز از دیگر مشکلات بر سر راه علوم انسانی در ایران را، سطح توسعه می داند و عنوان می نماید: رسیدن به مرحله ای که احساس نیاز شود که رفع مشکلات جامعه در گرو این علم است از جمله عوامل تاثیرگذار است. وی وجود مشکلات فرهنگی جامعه و محدودیت‌های ذهنی افراد را از دیگر موانع دانسته و می افزاید: متأسفانه به علوم انسانی به عنوان یک پدیده فرهنگی توجه نشده و برنامه ریزی خاصی هم در این زمینه صورت نگرفته است. این استادیار دانشکده جامعه شناسی دانشگاه شیراز با تأکید بر اینکه علوم انسانی غربی، بومی شده نیستند که خود این امر نیز یک مانع تلقی می شود، عنوان می دارد: جذب دانشجویان علاقه مند تحصیل در این رشته نیز چندان مطلوب نیست؛ در برخی اوقات شاهد جذب بیش از اندازه دانشجویان و ایجاد سرخوردگی اجتماعی فارغ التحصیلان بوده ایم و گاهی هم عدم حمایت، که این عوامل می تواند از جمله موانع باشد. مباحث فرهنگی تاثیر

زیادی در رشد و پیشرفت علوم انسانی دارد. لذا برای رفع این موانع باید از نگاه دانشمندان این عرصه استفاده شود زیرا عدم سنخیت فرهنگی خود از موانع است؛ شاید عنوان فرار مغزها بخاطر همین مهم باشد، چرا که پیش فرض‌هایی وجود دارد که متناسب با فرهنگ جمهوری اسلامی ایران نیست.

کسب نمرات خوب در علوم و ریاضی، الزاماً به این معنا نیست که دانش آموز علاقه مند به رشته‌های ریاضی و تجربی یا حتی مستعد تحصیل در این رشته‌ها می باشد. بسیاری از دانش آموزانی که به صرف نمرات خوب کسب شده در دروس ریاضی و علوم، در رشته‌های ریاضی و تجربی ادامه تحصیل می دهند، در اعماق وجودشان به رشته علوم انسانی یا رشته‌های فنی و هنری علاقه مند هستند ولی تحت تأثیر فضای روانی موجود، خلاف علاقه مندی درونی شان حرکت می کنند و در رشته‌هایی شروع به تحصیل می کنند، که حتی اگر آینده شغلی شان را تأمین کنند، قادر به تأمین آرامش روحی عمیق و احساس رضایت از زندگی برای این افراد نخواهند بود.

اگر نگاهی به وضعیت و ترکیب دانشجویان در دانشگاه‌های آمریکا داشته باشیم، متوجه خواهیم شد که اکثر دانشجویان آمریکایی در رشته‌های علوم انسانی تحصیل می کنند و اغلب دانشجویان خارجی به ویژه دانشجویان پذیرش شده از کشورهای کمتر توسعه یافته یا در حال توسعه، در رشته‌های فنی- مهندسی و پزشکی مشغول به تحصیل می باشند. علت این امر کاملاً مشخص است: استراتژیست‌ها و سیاست‌گذاران علمی آمریکایی به درستی این واقعیت را دریافته اند که جامعه را فارغ التحصیلان رشته‌های علوم انسانی هدایت می کنند؛ فلاسفه و اندیشمندان با تولید اندیشه‌های کلان، سمت و سوی راهبردی جامعه را تعیین می کنند، جامعه شناسان به اصلاح و بهبود رفتارهای عمومی جامعه می پردازند، متخصصان سیاست و دیپلماسی، منافع داخلی و بین المللی کشورشان را تأمین می کنند، روان شناسان مراقب سلامت روانی افراد جامعه خود هستند، اقتصاددانان رویکردهای اقتصادی جامعه را تحلیل و بررسی می نمایند تا معیشت مردم دچار سختی و تنگنا نگردد، تاریخ دانان و تاریخ نگاران، از سنن و میراث تاریخی مراقبت می کنند و علقه‌های مردم با ریشه‌هایشان را حفظ می کنند و ... آن‌ها به این نتیجه رسیده اند که برای ساختن مثلاً یک خودرو، تعداد محدودی مهندس و تکنسین لازم است اما برای این که همان خودرو را در ژاپن، مالزی، ایران، عربستان، نیجریه، صربستان، پرتغال، مکزیک، بزریل و کانادا بفروشند، به تعداد زیادی جامعه شناس، روان شناس،

اقتصاددان، سیاستمدار و دیپلمات، هنرمند، طراح کمپین‌های بازاریابی و بسیاری دیگر از متخصصین حوزه علوم انسانی نیاز دارند تا هر کدام از این متخصصین با شناختی که از فرهنگ و اقتضانات جوامع مختلف دارند، محصول کشور خود را در اقصی نقاط دنیا معرفی و تبلیغ کنند تا زمینه فروش و سودآوری آن کالا و در نتیجه افزایش ثروت ملی کشور خود را فراهم نمایند. آن‌ها خوب می‌دانند که یک خانواده، در شرایط عادی، یک بار نیاز به ساختن خانه خواهد داشت و هر چند ماه یک بار نیازمند پزشک می‌شود ولی همان خانواده در تمام مدت زندگی، نیازمند و درگیر علوم تربیتی، روان‌شناسی، سیاست، اقتصاد و ... است. لذا در عین تربیت بهترین مهندسان و پزشکان، تعداد بیشتری از افراد مستعد جامعه را در رشته‌های علوم انسانی جذب می‌کنند تا کشورشان همواره در مسیر صحیح به توسعه خود ادامه دهد.

متأسفانه در ایران این تفکر اشتباه پذیرش عمومی یافته است که علوم انسانی، رشته حفظیات است و کسانی که این رشته را انتخاب نمایند صرفاً بایستی یک سری اطلاعات را حفظ نمایند در حالی که علوم انسانی واقعی، اساساً حفظیات نیست بلکه برعکس، توانمندی مواجهه، تحلیل و حل مشکلاتی است که در جوامع و زمان‌های مختلف، متفاوت اند. به عنوان مثال، اگر در یک شهر آمار طلاق افزایش پیدا کرده این امر، نیازمند بررسی و واکاوی‌های جامعه‌شناسانه است، تحقیقات و راهکارهای آن شهر، الزاماً در شهر مجاورش و یا چند سال بعد با ایجاد تغییرات فرهنگی و محیطی کاربرد نخواهد داشت. در حالی که اگر این رشته، حفظیات محور بود، با حفظ یک نسخه می‌شد همه مشکلات را حل کرد و یکبار برای همیشه نسخه مسائل و معضلات اجتماعی را در همه جوامع و ادوار پیچید.

در ایران تحصیلات دانشگاهی به دنبال یک نظام فرهنگی بیمار به یک ارزش کاذب تبدیل شده است. انتخاب رشته دانشجویان نیز با این نظام ارزشی کاذب در ارتباط است. زیرا انتخاب رشته و در کل اهداف دانش آموزان و دانشجویان ایرانی عموماً تحت تأثیر ارزش‌های هنجاری حاکم بر جامعه است یعنی آنچه امروز در جامعه با ارزش محسوب می‌گردد. با این نظام ارزشی، در جامعه ایرانی کنونی همه می‌خواهند تحصیلات دانشگاهی داشته باشند و به ویژه دکترا و مهندس شوند زیرا از نظر مردم دکترا بودن ارزش بیشتری دارد یعنی در رشته پزشکی نه تنها پول بیشتری به دست می‌آید بلکه منزلت (پرستیژ) بیشتری نیز دارد که تأثیر خود را در کسب مزایا و موهبت‌های دیگر اجتماعی نشان می‌دهد. همین مسأله در مورد دانشجویان رشته‌های فنی نیز صادق است که عموماً تمایل دارند به تناسب ارزش‌های حاکم بر جامعه و بدون توجه

موانع توسعه علمی ایران در حوزه علوم انسانی با تأکید بر...

به علاقه، استعداد و نیاز واقعی جامعه، رشته عمران، معماری یا برق بخوانند. و به این ترتیب دانش آموزان و دانشجویان، کمتر علاقه و گرایش به رشته‌های علوم انسانی از خود نمایان می‌کنند.

نتیجه گیری

علوم انسانی، مبنا و زمینه ساز پیشرفت جوامع می باشد و همانگونه که پیشتر عنوان گردید این علوم در جوامع توسعه یافته، سازنده ماهیت جامعه است در حالی که علوم انسانی در ایران هیچگاه دارای چنین شأن و جایگاهی نبوده و نتوانسته نقش تاریخی و سازنده خود را ایفا نماید. چه بسا ایرانیان زیادی بارها و بارها این سئوالات را از خود پرسیده اند، چرا کشوری که به گواه تاریخ، زمانی مهد علم و فرهنگ و تمدن جهان بوده، اکنون دچار واماندگی و سکون علمی شده است؟ چه علمی می‌تواند انسان را به مفهوم واقعی آن تعریف نماید، نیازهایش را بشناسد و اولویت بندی کند؟ و یا اصولاً پیشرفت، توسعه و تکامل و نیز رفاه و آسایش را بررسی، تحلیل و تبیین کند؟ چه علمی عهده‌دار تنظیم و تحدید خواسته‌ها و مطالبات بی‌نهایت انسان و سئوال‌های بسیار دیگری از این دست می باشد.

هیچ پرسشگر و عقل سلیمی از علوم تجربی انتظار پاسخ گویی به چنین سئوالاتی را ندارد. در واقع علوم انسانی برای پاسخ گویی به این نیازها شکل گرفته‌اند. بنابراین پیش فرض علوم انسانی نسبت به علوم تجربی زیربنایی و پایه ای است. در مسیر توسعه غرب، پیش از شروع انقلاب صنعتی، شاهد انقلابی علمی در علوم انسانی هستیم. بنابراین تا زمانی که در علوم انسانی شاهد تحرک، زایش و پویایی نباشیم، نمی‌توان انتظار گام‌های جدید و جدی در سایر علوم از جمله علوم تجربی داشت. دغدغه عقب افتادگی و عقب ماندگی که در برهه‌های مختلف، با تعابیر گوناگونی چون توسعه نیافتگی، نازایی و ایستایی علمی و تکنولوژیکی، رشد نیافتگی و ... بدان پرداخته شده است یکی از مهم ترین دل مشغولی‌های اندیشمندان و متفکران ایرانی از دوره قاجار به این سو بوده است و همین مسأله ایرانیان را به کسب علوم جدید در حوزه تجربی به عنوان مبنای پیشرفت و ترقی واداشت و به منظور تسریع در جبران عقب ماندگی توجه ویژه به علوم تجربی و ریاضی را سبب شد که نتیجه آن به حاشیه رانده شدن علوم انسانی بود.

در عصر حاضر، علوم انسانی، سرنوشت کشورها و جوامع مختلف را در رسیدن به قله های توسعه یا واماندن و عقب افتادگی رقم می زند و پیشرفت و توسعه جوامع منوط به داشتن مهارت در علوم انسانی و رسیدن به نظارت معرفتی و مجموعه ای از دستگاه های نظری است و با شناخت های تک محور و یا دستوری رسیدن به توسعه میسر نمی باشد (قبادی، ۱۳۸۵).

با بررسی کشورها و جوامعی که به توسعه دست یافته اند، این امر آشکار می گردد که این کشورها، ابتدا در تفکر و فلسفه رشد کرده اند. عصر طلایی اسلام و تمدن شکوهمند اسلامی - ایرانی نیز بیانگر این مسأله می باشد که این تمدن زمانی به اوج اقتدار رسیده که در کلیه علوم بخصوص علوم انسانی سرآمد سایر ملل بوده است. علوم انسانی و اجتماعی، مزیت ملی ایران است و بسیاری از دانشمندان حوزه های مختلف علمی علاوه بر تبحر در کار خود دستی نیز در فلسفه و ادبیات داشته اند. عقب ماندگی ما طی چند قرن اخیر، زمینه ساز حرکت های کند در علوم تجربی شده که شایسته است با بازشناسی ظرفیت ها و توانمندی های بومی به عنوان پیش شرط توسعه، به کمک علوم انسانی به اقتدار گذشته باز گردیم.

در اینجا چند راهکار به منظور ارتقاء علوم انسانی در کشور ارائه می گردد:

۱) درک و شناخت شأن و جایگاه علوم انسانی در امر توسعه؛

۲) تصحیح و بهبود عوامل فرهنگی؛

۳) اصرار و تأکید بر عنصر برنامه ریزی؛

۴) ایجاد و گسترش فرهنگ پژوهش؛

۵) نگاه ویژه به گزینش دانشجو؛

۶) به روز کردن آموزش در رشته های علوم انسانی.

فهرست منابع

بیتس، دانیل و فرد، پلاگ (۱۳۷۵). *انسان شناسی فرهنگی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.

پارسانیا، حمید (۱۳۸۳). «معیارها و شاخص های توسعه علمی»، *پیام حوزه*، شماره ۴۱ و ۴۲، بهار و تابستان، صص ۱۸۰-۱۶۹.

پایا، علی (۱۳۹۴). *موانع رشد علوم انسانی در ایران*، تهران: موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی.

- پایا، علی (۱۳۹۵). «چگونه می‌توان کارآئی علوم انسانی را افزایش داد؟ بحثی در امکان‌پذیری و راهکارهای عملی»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، سال ۲۲، شماره ۸۶، بهار، صص ۷۳-۱۱۹.
- تقی‌زاده، محمد (۱۳۷۹). «فرهنگ: فضای حیات و بستر تعالی جامعه»، *فصلنامه‌ی پژوهش*، شماره چهارم، پاییز و زمستان، صص ۳۹-۵۴.
- توفیقی، جعفر و فراستخواه، مقصود (۱۳۸۱). «لوازم ساختاری توسعه علمی در ایران»، *فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی*، سال هشتم، شماره سوم، پاییز، صص ۱-۳۵.
- جهانگیری، جهانگیر (۱۳۸۷). *تأملی جامعه‌شناختی بر موانع توسعه علوم انسانی در ایران*، تهران: کنگره ملی علوم انسانی.
- خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۸). «میان‌رشتگی و مسائل آن در آموزش عالی»، *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال ۱، شماره ۲، صص ۸۵-۱۰۲.
- خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۸). *علوم انسانی و ماهیت تمدن‌سازی آن*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۸). *آنا‌تومی جامعه: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کاربردی*، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۳). *علوم انسانی در ایران: نگاهی از بیرون و درون*، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- زاهدی اصل، محمد (۱۳۸۸). «اخلاق حرفه‌ای و فرهنگ دانشگاهی» در بیژن لطیف، *از توسعه علمی تا توسعه ملی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.
- شالچی، وحید (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی‌گرایش‌های فرهنگی دانشجویان خوابگاهی و غیرخوابگاهی کشور»، *تحقیقات فرهنگی ایران*، دوره ۷، شماره ۲۸، زمستان، صص ۱۲۹-۱۵۵.
- شجاعی، ندا (۱۳۷۸). «شناسایی و طبقه‌بندی روش‌های سنجش تأثیر سیاست‌های علم و تکنولوژی در فرآیند توسعه کشورها»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، تهران: دانشگاه علم و صنعت ایران، دانشکده صنایع.
- علیخانی، علی‌اکبر (۱۳۸۹). «شیوه‌های تحول و بهبود آموزش عالی و پژوهش در ایران با تحلیلی بر برخی مطالعات انجام شده»، *فصلنامه انجمن آموزش عالی ایران*، سال سوم، شماره ۱، صص ۱-۳۱.
- قراملکی، احد فرامرز (۱۳۸۸). *درآمدی بر اخلاق حرفه‌ای*، تهران: انتشارات سرآمد.

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال یازدهم، شماره ۴۳، بهار ۱۳۹۸

قبادی، حسینعلی (۱۳۸۵). «سرنوشت توسعه کشور در گرو پیشرفت علوم انسانی است»، **روزنامه مستقل سراسری صبح ایران**، چهارم شهریور ماه.

کاردان، علیمحمد (۱۳۷۹). «بررسی اجمالی ضرورت آموزش علوم انسانی در ایران»، **مجله فرهنگستان علوم**، شماره ۱۸، صص ۶۶-۵۹.

گروه مشاوران یونسکو (۱۳۷۰). **فرایند برنامه ریزی آموزشی**، ترجمه فریده مشایخ، تهران: انتشارات مدرسه.

گل محمدی، احمد (۱۳۸۱). **جهانی شدن فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی**.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶). **جامعه‌شناسی**، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.

مضطرزاده، فتح الله (۱۳۸۲). «حدیث مکرر علم و فن آوری در ایران»، **فصلنامه علم و آینده**، سال دوم، شماره ۲، تابستان، صص ۷۴-۶۷.

مطوف، شریف (۱۳۷۹). «نقش فرهنگ، مشارکت و محیط زیست در توسعه پایدار منطقه ای»، **فصلنامه پژوهش**، شماره دوم، بهار، صص ۱۴-۱.

مؤذن جامی، محمدهادی، تأملاتی در باب علوم انسانی و بایسته‌های آن در شرایط کنونی ایران، وبلاگ.
<http://www.hawzah.net/fa/magazine/magart/۸۷۱۸۶/۷۱۵۱/۵۲۱۱>